

« وسوسه ای برای ناممکن »

ماریو وارگاس لوسا، ویکتور هوگو و «بینوایان»

وقتی نویسنده ای بزرگ، اثر رمان نویسی معروفی را بررسی می کند، بی شک یک واقعه ادبی است. متن ماریو وارگاس لوسا در باره «بینوایان» ویکتور هوگو، اولین بار در سال ۲۰۰۴ با عنوان «وسوسه برای ناممکن» چاپ شد. ترجمه فرانسه آن در همین ماه منتشر خواهد شد. این نوشته بررسی جذابی است از زندگی تخیلی و واقعی. ولی این بازخوانی نویسنده اهل «پرو» از اثر هوگو، خالی از قضاوت های ایدئولوژیکی نیست.

دولت فرانسه در ژوئن سال ۱۸۴۸ چهار ماه بعد از به قدرت رسیدنش توسط انقلابی مردمی، برای مبارزه با گرسنگی و بیکاری در پاریس، طی اقدامی نومیدانه، قانونی برای سربازگیری گسترده وضع می کند. به دنبال آن در ۲۲ ژوئن، جنبش های اعتراضی آغاز می شوند. ویکتور هوگو و خانواده اش، محل سکونتشان را در میدان « وژ » (میدان رویال سلطنتی سابق) که در قلب حوادث این قیام بود، ترک می کنند.

هوگو که در آن هنگام چهل و شش ساله و نماینده مجلس ملی بود در موقعیت پیچیده ای قرار می گیرد. این شاعر بزرگ و نویسنده «گوژپشت نتردام» در نظر رای دهندگانش، هوادار سوسیالیسم معتدل و یار کارگران گرسنه ای بود که در شهر، سنگر به پا کرده بودند. اما «هوگو» به عنوان نماینده مجلس معتقد بود که این قیام، اگر چه از لحاظ اخلاقی موجه به نظر می رسد، ولی بالاخره به هرج و مرج منتهی خواهد شد. پس خطر کرده وطنی یک سخنرانی برای شورشیان، از آنها خواهش می کند تا دست از شورش بردارند و با آرامش به خانه هایشان بازگردند. و چون به درخواستش اعتنایی نمی شود، نویسنده ای که بعدها «بینوایان» را می نویسد، دستور حمله وسیع زرادخانه را علیه سنگر هایی می دهد که «بینوایان» در آن، برای ادامه حیات وزیست خود مبارزه می کردند.

«ویکتور هوگو» در حالی در سرکوب قیام شرکت می کند که سخت دچار تردید های اخلاقی است و همزمان، خانه اش در میدان «وژ» توسط شورشیانی اشغال می شود که خانه ها را به آتش می کشیدند تا دور تا دور محله را به وسیله این شعله ها حفاظت کنند. انقلابیون که از فضای غیر معمول این خانه مشوش شده بودند، کلاه هایشان را از سر برداشته و بی سر و صدا وارد اتاق های خالی می شوند. دسته های قطور کاغذ روی میز کار نویسنده می توانست برای آتش زدن خانه بدرد بخورد اما در آن لحظه تنها یک برگ از آنها را برمی دارند. این ورق کاغذ، در واقع، عریضه ای است در طرفداری از ملوان هایی که علیه شرایط خود قیام کرده اند. انقلابیون بعد از دیدن این متن، تلاش می کنند تا به رفقاییشان که در میدان جمع شده اند بقبولانند که ویکتور هوگو «دوست واقعی مردم است» (۱).

هر دو متهم به فرصت طلبی سیاسی هستند

دسته های کاغذ روی میز «هوگو» در واقع اولین روایت از «بینوایان» است. سه سال بعد از این واقعه، «شارل لویی بناپارت» اقدام به کودتا می کند. برای نویسنده، وضعیت روشن می شود: از این پس دیگر بین تعهد سیاسی و وظیفه اخلاقی، همخوانی وجود ندارد. بعد از آنکه تلاش می کند تا جنبش مقاومت علیه کودتا را سازمان دهد، در لباس کارگری و با نسخه دست نوشته «بینوایان» در چمدان، به بلژیک می گریزد. در ۱۸۶۰ رمان را که از تجربه دوازده سال پشت سرش غنی شده بود، بازنویسی می کند. بالاخره متن «بینوایان» در سال ۱۸۶۲ منتشر می شود.

نویسنده اهل پرو «ماریو وارگاس لوسا» این اثر بزرگ را اولین بار در زمستان ۱۹۵۰ در چهارده سالگی، بر صخره بلندی در «لا پرلا»، نزدیک شهر «لیما»، در فضای مه آلود خاکستری، کشف می کند. دنیای رمان «بینوایان» که دنیایی است که تماما صرف «بدبختی های مفرط، عشق، شهامت، خوشبختی و اعمال پست» شده، درمانی می شود برکسالت او و سختی مدرسه نظامی «لئونسیو پرادو».

با اینکه نویسنده هیچگاه راجع به آن مستقیماً سخنی نمی گوید، ولی بین راه و روش او در حرفه نویسندگی و خط سیر ویکتور هوگو، تشابهاتی وجود دارد. وارگاس لوسا که در جوانی، طرفدار ایده آل های انقلاب کوبا بود، وقتی در سال ۱۹۹۰ خود را نامزد انتخابات ریاست جمهوری کرد، به دفاع از اقتصاد لیبرالی پرداخت؛ این امر موجب شد تا بعضی از یاران سابق سوسیالیستش، او را خائن بدانند. برعکس، «هوگو» که در جوانی طرفدار پر و پا قرص سلطنت بود، به بینش چپ تمایل پیدا کرد و به پدر بنیان گذار سومین جمهوری ۱۸۷۰ تبدیل شد.

هر دو نویسنده، به فرصت طلبی سیاسی متهم شده و مجبور شده اند تا رابطه پیچیده میان خلاقیت ادبی و واقعیت سیاسی را مد نظر قرار دهند. همانطور که وارگاس لوسا گوشزد می کند «دروغهایی که توسط تخیلات ما پدیدار می شوند، ما را در زیستن یاری می دهند و یا با نشان دادن فاصله موجود بین رویا و واقعیت، در بدبختی مان سهیم می شوند». او با زبانی صریح می گوید: اگر کسی مدعی است که بینشی فوق العاده روشن از واقعیت های سیاسی حاضر دارد، چرا وقت خود را، به عنوان نویسنده، صرف خلق قصه می کند؟

وارگاس لوسا، که خود رمان نویس است، در کتاب «وسوسه برای ناممکن» (۲) فنون روایتی «هوگو» را با عباراتی مشخص، بدون مراجعه به مباحث نظری و یا مجادله بر سر تعبیر های مختلف، توصیف می کند. او موفق می شود معنای زیستن در دنیایی تخیلی را به ما بشناساند و اینکه چگونه توهم واقعیت توسط شخصیت هایی که به نظر می رسند با راوی دانای کل در تقابل هستند، تقویت می شود. او بخش های اصلی روایتی را که «مرکز آتشفشان» طرح قصه را می سازند، در کنار وقایعی می چیند که صرفاً ابزاری هستند و وظیفه شان ضمانت و تامین گذشت زمان روایت و توهم زمانی است که سپری می شود.

استعاره های او در باره عملکرد مغز نویسنده، از صدها صفحه بررسی و تحلیل های مجرد، اطلاعات بیشتری به دست می دهد.

«وسوسه برای ناممکن» همچنین، نوعی دستورالعمل و راهنمای رمان قرن نوزدهمی است. «وارگاس لوسا» به ویژه، فاصله بین «واقعیت واقعی» و دنیای تخیلی رمان را مورد توجه قرار می دهد: «(داستان) تخیلی خود زندگی نیست، ولی با آن در تعارض قرار می گیرد. بینوایان بازتولید واقعیت نیست، بلکه نوعی سرپیچی و نافرمانی از آن است که ما آنرا به علت قدرت متقاعد کردنش، قبول می کنیم». این موضوع قبلا در نوشته تحلیلی دیگری از «وارگاس لوسا» به نام «عیش و عشرت دائمی» (فلویر و مادام بوواری) مورد بررسی قرار گرفته بود، با این همه به نظر می رسد که در «وسوسه برای ناممکن» نویسندگان اهل پرو در برابر این قیام و تخطی از واقعیت، نگرشی انتقادی را بر می گزینند: رمان هوگو «دروغی باشکوه» است، «جنبه های مستند» آن به نظر «دقیق» نمی آیند و «بازآفرینی زندگی» در آن غیر «واقعی» به نظر می رسد.

«وارگاس لوسا» که خود، حماسه «جنگ آخر زمان» را نوشته که از رویداد های واقعی و قصه های نیمه تخیلی مربوط به دوره ای از تاریخ برزیل که توسط «اوکلید دو کونها» نوشته شده است، الهام گرفته است، قطعا در باره روش و مسئولیت نویسندگان تاریخی تامل بسیار کرده است. معهدا پرسشی که او طرح می کند از دنیای جادویی داستان های دوران رمانتیک فراتر می رود. ولی بی آنکه به روشنی بیان شود، بدون جواب می ماند.

مسئله در اینجا است که این «واقعیت واقعی» مورد بحث، واقعیتی تاریخی است و دریافت ما از این امر (واقعیت تاریخی) عمیقا از آثار تخیلی مثل «بینوایان» متاثر است. بدین گونه، وارگاس لوسا، برای توصیف واقعی «شهر بلوا» که ادعا می شود که «ویکتور هوگو» در « پرده ای از لفاظی» پنهانش کرده است، به دو کتاب استناد می کند. «آئین انسان های شریف» و «هنر فریب کلاهبرداران را نخوردن» که کتاب پرفروش بی امضایی بود که در سال ۱۸۲۵ توسط «هونوره دو بالزاک» و یک فرد کلاهبردار به نام «هوراس رسون» تنظیم شده بود. کتاب « آئین انسان های شریف» کتابی است که از تمایل به نگاه کردن دزدانه و همچنین جاذبه برای قتل استفاده می کند؛ هدف از آمار بی پایه ای که در کتاب اعلام می شود، بیشتر تکان دادن خواننده

است تا اطلاع رسانی. در واقع، تاز کتاب که بر اساس آن یک نفر از ده نفر جنایتکار است کاملاً توسط آمار رد شده است. در حقیقت، در سال ۱۸۲۵ تقریباً یک نفر از هفده هزار شهروند متهم به جرم وجنایت علیه انسان و یک نفر روی پنج هزار نفر متهم به جرم علیه اموال بوده است (۳).

با این همه، از آنجایی که اثر «بالزاک» سرگرم کننده تر و قابل فهم تر از ارقام و آمار است، قدرت تحریف حقیقت را حفظ کرده است. «بودلر» در موقعیتی دیگر نوشت: «بدین سان آدم با معلومات دنباله رو توده ها است و انسان صاحب بصیرت، واقعیت را می آفریند». (۴)

آفرینش دنیای واقعی

«وارگاس لوسا» به اثر دیگری نیز ارجاع می دهد: متن تاثیر گذار و «تحسین برانگیز» «لویی شوالیه» اولین استاد تاریخ پاریس در «کلژ دو فرانس» به نام «طبقه زحمتکش و طبقه خطرناک در پاریس نیمه اول قرن نوزدهم» (۱۹۵۸).

«باری راتکلیف» مورخ، نشان میدهد که روش و نتیجه گیری های «شوالیه» قابل اعتماد نیستند. او معتقد است «لویی شوالیه» پاریسی را ترسیم کرده که زیر بار ازدیاد جمعیت روز افزونی غرق شده است و با تهدید از هم پاشیدگی اجتماعی روبرو است (۵). به عقیده «شوالیه»، کارگران مهاجر، مردم پاریس را به توده ای منفرد و بیگانه از خود تبدیل کرده اند. به نظر «راتکلیف»، «شوالیه» بیشتر ترس های طبقات متوسط را ترسیم می کند تا واقعیت جاری، و بیشتر از قصه های ذهنی استفاده می کند تا از آمار و ارقام. «شوالیه» از آنجایی که با مسئله خشونت با روشی «خلاصه و اجمالی» برخورد می کند، در ابعاد و تاثیر مهاجرین خارجی مبالغه کرده و همچنین با مخلوط کردن گروه های اجتماعی در «حاشیه» (مجرمین، ولگردان و فقرا) با توده کارگران، در روانجوی منابع ادبی خود شریک می شود. به زعم «راتکلیف»، کتاب او «مانعی برای فهم ما از پایتخت فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم است».

از آنجایی که تعداد رمان های جدی دیگری که به امر پرولتاریا چنین اهمیتی بدهد ناچیز بود، ناگزیر «بینوایان» یکی از منابع «شوالیه» بوده است. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که «واقعییت واقعی» که وارگاس لوسا «آن را در مقابل دنیای رمانی» هوگو قرار می دهد، دست کم، به نوعی، به خود رمان مدیون است.

آشکارا، اغلب رمان نویسان، واقعییت هایی را که مورد استفاده قرار می دهند، به مثابه مواد اولیه، تغییرش می دهند.

همزمانی عجیب اتفاقات و مداخله های سرنوشت ساز که ساختمان داستانی «بینوایان» را می سازند، به دنیایی تعلق دارند که امروز به نظرمی رسد که با «دنیای واقعی» ما به شدت متفاوت هستند. اکنون که پاریس مجموعه ای از روستاهای شهری شده است، ملاقات های اتفاقی در کتاب که برای خوانندگان آن زمان بسیارواقعی به نظر می رسید، معجزه آسا و تصنعی جلوه می کند. در شهری که مسئله ادامه بقا دیگر مشغله ذهنی روزمره نیست (به جز در بعضی از حومه های پاریس) زندگی با این شرح و توصیفات اندوه بار مبارزه نیکی علیه شر جور در نمی آید. آیا «هوگو» واقعییت دوره خود را تا این حد تغییر داده که واقعییت رمانی کتابش از لحاظ تاریخی دروغین است؟ واگر نخستین خوانندگان کتاب معصومانه فکر می کردند رمان با واقعییت منطبق است، همانطور که «وارگاس لوسا» به آن اشاره می کند، آیا صرفا به این علت بوده که «رمان چیزی را توصیف می کرده که زنان و مردان آن روز آرزویش را داشتند و یا فکر می کردند که این چنین است»؟

عنوان نوشته «وارگاس لوسا»: «وسوسه برای ناممکن» به نوشته انتقادی ای بر می گردد که «آلفونس لامارتین» دوست «ویکتور هوگو» در سال ۱۸۶۲ علیه «بینوایان» نوشت. «لامارتین» او را متهم می کند که همه مشکلات و بلاهای بشریت را به گردن جامعه می اندازد و سعی می کند تا بقبولاند که «ناممکن» (عدالت، تساوی و خوشبختی ابدی) دست یافتنی است: «کاشتن ایده ال و غیرممکن، پاشیدن بذر خشم مقدس، سرخوردگی توده ها است(....) عنوان واقعی کتاب، «انسان علیه جامعه»

است.. (۶) می بایستی این پرسش را مطرح کرد که چرا هنوز این انتقاد های کهنه و قدیمی از «بینوایان» بر فهم کتاب سنگینی می کنند؟

یاد آوری کنیم که اگر بسیاری از بی عدالتی هایی که هوگو در کتاب ترسیم می کند، اغراق آمیز تلقی می شد، دقیقا به این علت بود که آنها به شکل نگران کننده ای شبیه به واقعیت بودند. به علاوه وقتی کتاب منتشر شد، هوگو مشهورترین تبعیدی امپراطوری دوم بود و بنابراین اگر خبرنگاری جرات می کرد و مقاله ای تحسین آمیز در این باره می نوشت، با خطر از دست دادن شغلش روبرو می شد.

وارگاس لوسا، با انتقاد هایی که به شخصیت «فانتین» وارد می شود موافق است. «فانتین» از کارخانه ای که «ژان والژان» در آن کار می کرد، اخراج شد. وی به او قول می دهد که دخترش «کوزت» را مورد حمایت خود قرار دهد. به نظر «لامارتین» بدبختی های «کوزت» به ویژه وقتی که او مجبور می شود دندان ها و موهایش را بفروشد، (ملودرام) اشک آور و غیرواقعی است. «نارسیسو گی» نویسنده کتابی در باره «بینوایان» که در ۱۸۶۳ در مادرید منتشر شد، معتقد بود که رمان «ساده لوحی را تا حد افراط به پیش می برد تا آنجا که «فانتین» کارش را به این علت از دست می دهد که بی آنکه ازدواج کرده باشد، حامله شده است (۷).»

بی شک، همانطور که «وارگاس لوسا» اشاره می کند، این انتقادات «بکلی هدف مورد نظر را گم می کنند»: مسئله در تغییر شکل واقعیت است که توسط نویسنده انجام می شود و نه در انطباق آن با وقایعی که بتوان صحت و سقم آن را ثابت کرد. از آنجایی که «وارگاس لوسا» این انتقادات را از لحاظ تاریخی قابل توجیه می داند، باید یادآوری کرد که «هوگو» عادت داشت شبها در پاریس قدم بزند، با فقرا و بچه های خیابانی صحبت کند، با زن های اقشار مردمی روابطی صمیمی و شخصی داشته باشد و همچنین صدها ملاقات کننده از طبقات مختلف جامعه داشته باشد و در کارخانه ها و محلات فقیر نشین ماموریت های مطالعاتی انجام دهد. و به این عنوان، دانش او از شرایط حقیقی طبقه کارگر در قرن نوزدهم، از اطلاعات ما بسیار فراتر می رفت.

فلاکتی که در آن مبالغه نشده است

حملات «لامارتین» علیه چیزی که می توان آن را « نامحتمل بودن پذیرفتنی» «بینوایان» نامید، بی آنکه از سمت او آگاهانه باشد، بسیار گویا به نظر می رسد؛ مثلا بیانگر بی اطلاعی کامل او از فروش دندان و مو در نزد فقرا است. « برداشت محصول مو»، منبع مالی نسبتا مورد توجهی در شماری از استان های فرانسه بود و خرید و فروش گسترده دندان های انسان (برای ساختن دندان مصنوعی) وجود داشته است، گرچه از خرید و فروش کلیه که در روزگار ما وجود دارد نفرت انگیز تر نیست.

آنهايي که فکر می کنند که لفاظی مبالغه گر «هوگو» واقعیت زمان خود را تغییر داده، می توانند زندگی فلاکت بار « فانتین » را با زندگی واقعی «ژان بوویه» کارگر زن، مقایسه کنند. با این که خاطرات او دوره ای را روایت می کند که از لحاظ زمانی متاخر بوده و دوره نسبتا راحت تری بوده است. (۱۸۷۶-۱۹۳۵) (۸).

او در خاطراتش توضیح می دهد که قانون ۱۸۴۰ که ساعت کار روزانه کودکان را به هشت ساعت محدود کرده بود، هرگز به اجرا در نیامد، و اینکه حتی هجده سال بعد از انتشار «بینوایان»، یک دختر جوان، در مقابل کارفرمای مردم آزار(سادیگ) و ناخن خشک کاملا بی دفاع بود. همانطور که در فصلی که از بخش سه حذف شده است، راوی «بینوایان» (وارگاس لوسا به آن ارجاع می دهد) تأیید می کند، حقیقت این است که قانون ناپلئونی برای زنان متاهل همان موقعیت پائینی را قائل بود که برای کودکان و دیوانگان.

حتی اگر وارگاس لوسا معتقد است که این اتفاقات در رمان « بصورتی وسیع غیر ممکن تلقی شده است»، این که در سال ۱۷۹۵ یک فرد بالغ همچون «ژان والژان»، می توانست به جرم شکستن ویتترین یک نانوايي و دزدیدن یک نان، به پنج سال زندان محکوم شود، کاملا واقعی بود. در آن سال (مثلا به طور اتفاقی، مثالی را در نشریه دادگاه ها مورد نظر قرار دهیم) مردی ۵۸ ساله که از رستورانی در پاریس که

معمولا در آنجا غذا می خورد، چند دستمال سفره دزدید، به هشت سال اعمال شاقه با دست و پای بسته در زنجیر، محکوم شد. هوگو در زمانی که رمانش را می نوشت، در سال ۱۸۴۶ از زندان پاریس (دادگستری) دیدن کرد و با پسرک دوازده ساله ای که به علت دزدیدن چند هلو به مدت سه سال در باغی در «مونتروی» در کانون اصلاحی زندانی بود، ملاقات و گفتگو کرد. اغراق و مبالغه ای که موجب عصبیت هم عصران او شد از خود وقایع ناشی نمی شوند بلکه از بزرگنمایی پرشور او از بی عدالتی پنهان ریشه می گیرند. «ما حق داشتیم از آنها (کودکان) بپرسیم با هلوهای ما چه کرده اند؟ درست، اما آنها نیز می توانستند جواب دهند: شما با هوش و ذکاوت ما چه کرده اید؟» (۱۰)

بنابراین، گفتن اینکه «بینوایان» اثری «تخیلی» است و یا نوشته ای است که به تجربه زندگی شده اعتنایی ندارد، تنها در معنایی ویژه و شاید در معنایی خیلی شخصی درست و حقیقی باشد.

همانطور که وارگاس لوسا اشاره می کند، مهمترین واقعه سیاسی «بینوایان» به جز جنگ واترلو، قیام ژوئن ۱۸۳۲ در پاریس است که قدرت سلطنتی بر آمده از انقلاب ۱۸۳۰، شورش مردمی (که خود موجب آن شده بود) سلطنت طلبان، قانون گرایان (لژیتمیست) و جمهوری خواهان را به طرز وحشیانه ای سرکوب کرد.

به نظر وارگاس لوسا، هوگو وقایع سیاسی پیچیده ای مثل قیام ژوئن ۱۸۳۲ را در «ابهامی احساساتی و اتوپیک» ساده می کند. او انقلاب را که «حرکت جمعی ناقص، مبهم، آشفته و بی نظم و غیر ارادی است» (بنا بر عبارات وارگاس لوسا) به واقعه ای از قبل تعیین شده که مرحله مهمی در پیشرفت بشریت به سمت شیوه متعالی زندگی اخلاقی است، تبدیل می کند.

او ایدئولوژی های متضاد شورشیان را کمرنگ می کند و اصول مبهمی که «همه و هیچکس» در آن جا می گیرند را جایگزین آن می سازد. از این منظر، هوگوی راوی

بینوایان» سیاستمداری بوقلمون صفت» است که عقایدش متغیر و ظاهرا فرصت طلبانه و به قول وارگاس لوسا «کمی مشکوک است.»

با این وجود «وارگاس لوسا» با نگرش امیدوارانه خود از تاریخ نگاری، خود دچار همان سادگی می شود. او می گوید مورخینی که در گذشته، در باره تعبیرشان از قیام ۱۸۳۲ «با هم موافق نبودند، حالا دیگر به تفاهم رسیده اند.» اما فقط به دو مقاله که در ۱۹۶۲ منتشر شده و یک کتاب که در ۱۸۴۱ چاپ شده استناد می کند. او تاریخ را به عنوان امر مورد توافق «جامعه شناسان، اقتصاد دانان، متخصصین آمار و مورخین» توصیف می کند. با این معنی تلویحی که تصویرفکر شده ای که ما از پاریس تاریخی داریم، می تواند به عنوان پایه محکمی برای فهم جریان سریع و غیر قابل نفوذ روند خلاقیت که وجه مشخصه رمان و داستان است بکار رود: «رمان دارای ابهامی است که در تاریخ وجود ندارد.»

البته واضح است که تحلیل «هوگو» از قیام ۱۸۳۲ هیچ مورخ حرفه ای را راضی نمی کند؛ با این وجود، او بهتر از تاریخ نویس معاصرش ابهام ذاتی قیام های مردمی را نشان می دهد. تجربه مستقیم او از انقلاب، نگاه روشن غیر معمولی از پیچیدگی و ابهام پدیده های توده ای که قابل شکافتن نیستند، به او می دهد.

در «بینوایان» مثلا، توصیفی کاملا استثنایی از مبارزات در سنگر ها داده می شود: « وقتی از سنگر بیرون می آییم نمی دانیم در آنجا چه دیده ایم. آیا وحشتناک بوده ایم؟ نمی دانیم. در آنجا ایده های مبارزاتی که صورتی بشری دارند، چنان ما را احاطه کرده بودند که به آینده روشن دل بسته بودیم. در آنجا، جنازه های افتاده بر زمین و ارواح ایستاده، حضور داشتند... دست هایی دیدیم آغشته به خون. صدای کر کننده غیر قابل تحملی به گوش می رسید و در این حال سکوت وحشتناکی نیز حکمفرما بود. ... در آن لحظه احساس می کنی در عمق جایی که نمی بینی دست با ترشح ترسناکی برخورد کرده است، به چیزی قرمز رنگ در زیر ناخن ها نگاه می کنی و دیگر چیزی به خاطر نمی آوری.»

دو سوی یک سنگر

با اینکه شرح و توصیفات هوگو از یک بینش زنده، از خونریزی ها و از فراموشی، ربطی با تاریخ رسمی ندارد، اما در عین حال این درست نیست که چون متن هوگو، هویت گروه های سیاسی و پیوند علت و معلول را توضیح نمی دهد، آن را «پوششی لفاظانه» قلمداد کنیم. این رمان صرفاً « قصه تخیلی عظیم و بزرگی» نیست که حقیقت آن «حقیقت بعضی از رویا ها، ترس ها و امیال» باشد بلکه چالشی در برابر اتفاق نظر و انتخاب خلاقه ویژه خود تاریخ نویسان از حقایق است.

همانطور که «وارگاس لوسا» می نویسد، نظریه ای که بر اساس آن، تاریخ، عالم پنهان و یکدست خاص خود را خلق می کند، به طرز اعجاب آوری در فصل «سال ۱۸۱۷» بیان شده است؛ راوی در آنجا بعد از ارائه گلچینی از اتفاقات جزئی عجیب و غریب، مشاهده می کند که « تاریخ تقریباً به همه این اتفاقات خاص بی اعتناست و نمی تواند جور دیگری رفتار کند، در بی نهایت این وقایع گم می شود».

وقتی که نویسنده در تبعید، در کتابش، قیام ۱۸۳۲ را شرح می دهد، بر تجربه شرکت مبهم خود در قیام ۱۸۴۸ تکیه می کند. در هر دو مورد، دولتی که با انقلاب توده ای بر سر کار آمده بود، قیام مردمی را سرکوب کرد. برای «لوسا»، علت شکست سیاسی «لامارتین» و حمله اش علیه جنبه عوام فریبانه «بینوایان»، وقایع ژوئن ۱۸۴۸ بود، اما هیچ سخنی از نقش «هوگو» در این اتفاقات به میان نمی آورد.

او در همین سنگر های ژوئن ۱۸۴۸ است که در می یابد که می توان به حکم وجدان خود عمل کرد، بی آنکه در اردوگاه نیروهای «نیک» بود، و اینکه جاده سراسر عمل سیاسی همانقدر پیچیده و گنگ است که روند تکوین یک رمان.

قدرت این تحقیق در شک و تردیدی است که در باره روند خلاقیت ادبی و آگاهی نویسنده به روش و طرز کار خود و تاثیر تحریک کننده آن بر خواننده، بوجود می

آورد. وارگاس لوسا، همانطور که بسیاری از تحقیقات دانشگاهی در باره «بینوایان» عمل کرده اند، به جای آنکه صرفاً روش های ویژه خود را توجیه کند، مثل خود رمان، سوال هایی طرح می کند که ناگزیر بی جوابند. آیا «دروغ» های تخیلات نویسنده ما را در زندگی یاری می کنند یا در بدبختی ما شرکت می جویند؟ آیا به بردگان کمک می کنند تا «آزادی خود را دریابند» و شهروندان را به قیام علیه « دولت های بی کفایت و اعمال انسان های بیرحم» تحریک می کنند؟ رمان نویسی که ما را به ناممکن وسوسه و ترغیب می کند، آیا خیرخواه اجتماعی است و یا موجود خطرناکی است که عیش را منقص می کند؟ آیا داستان تاریخی « لوسا» به «واقعیت واقعی» ربط دارد یا نه؟ و آیا اگر دستنوشته «بینوایان» در ژوئن ۱۸۴۸ دزدیده شده بود و در افروختن آتش انقلاب بکار رفته بود، جامعه امروز در موقعیت بهتر و یا بدتری قرار داشت؟

۱- ویکتور هوگو، «مجموعه آثار»: گفتار و عمل ۱۱۱، هتزل کانتن، پاریس، ۱۸۸۴، صفحه ۱۸.

۲- ماریو وارگاس لوسا، «وسوسه برای ناممکن» ترجمه البرت بن سوسان و آن ماری کازس، گالیمار، کلکسیون «آرکاد»، پاریس، مه ۲۰۰۸.

۳- آندره میشل گری، آمار تطبیقی وضعیت قیام و تعداد جنایت، اورات، پاریس، ۱۸۳۲ صفحه ۴ و ۷.

۴- شارل بودلر، «شهادای مضحک، توسط لئون کلودل» در مجموعه آثار که توسط کلود پیشوا به چاپ رسیده، گالیمار، پاریس ۱۹۷۵-۱۹۷۶ جلد ۲ صفحه ۱۸۳.

۵- باری راکلیف، طبقات زحمتکش و طبقات خطرناک در پاریس در نیمه اول قرن ۱۹ .

۶- آلفونس دولامارتین، «ملاحظاتی بر یک شاهکار، یا خطر نابغه»، بینوایان، مجموعه آثار ویکتور هوگو، چاپخانه ملی-اولندروف، پاریس، ۱۹۱۱.

۷-نارسیسو گی، «بینوایان در پرتو عقل سلیم و فلسفه اجتماعی سالم»، اسپانیا، مادرید، ۱۹۱۱.

۸- ژان بوویه، «خاطرات من یا ۵۹ سال فعالیت صنعتی، اجتماعی و روشنفکری یک کارگر زن ۱۹۳۵-۱۸۷۶». این کتاب توسط دانیل آموگات و مایته البیستور، ماسپرو در پاریس منتشر شد، ۱۹۳۸.

۹- نشریه دادگستری جلد دوازده ۱۹۷۵ صفحه ۱۲۰-۱۲۲.

۱۰- ویکتور هوگو، مجموعه آثار، جلد ۱۱، ربرت لافون، پاریس، ۱۹۸۷، صفحه ۹۲۸.

برگرفته از سایت لوموند دیپلماتیک

www.ayenda.org